

در مواجهه با بربریت دولت بورژوازی

خشونت کور یک بن بست است



ترجمه ای از جریان کمونیست بین المللی

صدای انترناسیونالیستی

مرگ غم انگیز ناهل جوان، در حومه پاریس، در نانتر، که توسط پلیس به قتل رسید، باروت را به آتش کشید. بلافاصله شورش‌هایی در سراسر شهرهای فرانسه علیه این بی‌عدالتی نفرت انگیز آغاز شد.

ترور دولت بورژوازی و پلیس آن

همانطور که، در ویدئوهایی که بلافاصله در شبکه‌های اجتماعی پخش شد، ناهل به دلیل ساده اینکه از دستور پلیس اطاعت نکرد، با خونسردی کشته شد. این قتل در پی فهرست بلندبالایی از افراد کشته و زخمی شده توسط پلیس است که پلیس‌ها عمدتاً با مصونیت کامل و بدون مجازات باقی می‌مانند.

افزایش گسترده کنترل‌های اتفاقی، تبعیض بی‌شرمانه و آزار و اذیت سیستماتیک جوانانی که رنگ پوست آنها کمی بیش از حد "تیره" است، بخشی از زندگی روزمره شده است. بخش وسیعی از مردم که اغلب فقیر و به حاشیه رانده شده هستند، دیگر نمی‌توانند بار سنگین نژادپرستی دائمی را که در معرض آن قرار می‌گیرند، تحمل کنند، رفتار متکبرانانه و تحقیرآمیز بسیاری از پلیس‌ها، یا سخنان تنفرآمیزی که از صبح تا عصر از تلویزیون و اینترنت می‌شنوند، برایشان غیر قابل تحمل است. بیانیه مطبوعاتی نفرت انگیز اتحادیه پلیس که خود را "در حال جنگ" علیه "موزیان" و "گروه وحشی" اعلام می‌کند، این واقعیت غیر قابل تحمل را بوضوح نشان می‌دهد.

اما افراط گرایی نفرت انگیز بسیاری از پلیس ها در بیگانه هراسی همچنین به همه مدافعان «دموکراسی» و «حاکمیت قانون» اجازه می دهد تا ترور و خشونت آشکاری را که توسط کل دولت بورژوازی و پلیس بر جامعه اعمال می شود را بپوشانند. در واقع، قتل ناهل گواه قدرت فزاینده خشونت دولتی و نیت پنهانی برای ایجاد رعب و وحشت و سرکوب در مواجهه با بحران اجتناب ناپذیر سرمایه داری و واکنش های اجتناب ناپذیر طبقه کارگر و همچنین خطرات انفجار اجتماعی (شورش ها، غارتگری ها و...) است که در آینده افزایش خواهد یافت.

این خشونت هر روز در سرکوب استثمارشدگان در محل کارشان، در تحقیر مداوم و خشونت اجتماعی که بر بیکاران و همه قربانیان سرمایه داری اعمال می شود، تجلی می یابد، اما در رفتارهای خشونت آمیز فزاینده بخش بزرگی از پلیس نیز خود را نشان می دهد. این خشونت نیروی پلیس، سیستم قضایی و کل زرادخانه سرکوب دولتی، چه به صورت روزانه در "محلها" و چه علیه جنبش های اجتماعی نمود پیدا می کند.

از زمانی که قانون سال ۲۰۱۷ تصویب شد که به موجب آن شرایط تیراندازی پلیس تسهیل شد، تعداد قتل ها پنج برابر شده است. از زمانی که این قانون توسط دولت چپگرای فرانسوا اولاند تصویب شد، این قانون، کار پلیس را آسان کرده است! در عین حال، سرکوب جنبش های اجتماعی در سال های اخیر به طور پیوسته افزایش

یافته است، همانطور که جنبش جلیقه زردها با انبوهی از افراد نابینا، فلج یا مجروح آن را نشان می‌دهد. اخیراً، مبارزه علیه اصلاحات حقوق بازنشستگی شاهد طغیان وحشتناکی از سوی پلیس بوده است که نماد آن حملات متعدد تیپ سرکوب موتوری به نام BRAV-M است. مخالفان کمپ‌های بزرگ در سنت سولین و مهاجران غیرقانونی اخراج شده از مایوت نیز در معرض سرکوب خشونت آمیز قرار گرفته‌اند. سازمان ملل حتی "عدم خویشتنداری در استفاده از زور" و همچنین "لفاظی‌های جنایتکارانه" دولت فرانسه را محکوم کرد. و با دلیل موجه! فرانسه یکی از گسترده‌ترین و خطرناک‌ترین زرادخانه‌های پلیس در اروپا را دارد. استفاده روزافزون از نارنجک‌های راکتی، گاز اشک آور و سلاح‌های ضد شورش و استفاده از تانک‌های ضد شورش و غیره، علیه مردمی که مقامات دیگر از برچسب زدن بیش‌رمانه همچون «جنایتکاران» یا «تروریست‌ها» به آنها دریغ نمی‌کنند، جنبش‌های اجتماعی را به صحنه‌های واقعی جنگ تبدیل می‌کند.

شورش‌های اخیر بار دیگر فرصتی برای بورژوازی برای اعمال سرکوب خشونت آمیز بود، با اعزام ۴۵۰۰۰ افسر پلیس، واحدهای نخبه BRI و RAID، خودروهای زرهی، پهپادهای نظارتی، تانک‌های ضد شورش، ماشین‌های آب‌پاش، هلیکوپتر و... [قادر به سرکوب خشونت آمیز شد]. در سال ۲۰۰۵، شورش‌ها در حومه شهر سه هفته به طول انجامید، زیرا بورژوازی تلاش کرد با اجتناب از مرگ دیگری اوضاع

را آرام کند. امروز، بورژوازی باید فوراً [اوتوریته] خود را با زور تحمیل کند و از خارج شدن اوضاع از کنترل جلوگیری کند. نیروی سرکوب در مواجهه با شورش‌هایی که به مراتب خشن‌تر و گسترده‌تر نسبت به سال ۲۰۰۵ است، با قدرت ده برابری حمله می‌کند.

هر چه وضعیت بدتر می‌شود، دولت فرانسه، مانند همه جای دنیا، در واقع مجبور به واکنش خشونت‌آمیز می‌شود. اما استفاده از خشونت فیزیکی و قانونی [۱] به طور متناقضی بر بی‌نظمی و بربریتی تاکید می‌کند که بورژوازی به دنبال مهار آن است. بورژوازی با رهاکردن سگ‌های خود بر روی محروم‌ترین اقشار مردم، با تکثیر سخنان نفرت‌انگیز و نژادپرستانه در بالاترین سطح دولتی و رسانه‌ها، شرایط را برای انفجاری عظیم از خشم و خشونت کور ایجاد کرده است. در آینده، مسلم است که سرکوب و وحشیانه شورش‌هایی که در روزهای اخیر فرانسه را به لرزه درآورده است، به خشونت و هرج و مرج بیشتر نیز منجر خواهد شد. دولت ماکرون تنها بر آتشی سرپوش گذاشته است که همچنان شعله‌ور است.

شورشی بدون چشم انداز

با قتل ناهل کاسه صبر لبریز شد. موج عظیمی از خشم به طور همزمان در سراسر فرانسه و به نقاط دورتر مانند بلژیک و سوئیس گسترش یافت. درگیری‌های بسیار خشونت‌آمیزی با پلیس در همه جا به ویژه در مراکز شهری بزرگ اطراف پاریس،

لیون و مارسی رخ داده است. همه جا، ساختمان‌های عمومی، مغازه‌ها، اتوبوس‌ها، ترامواها، بسیاری از وسایل نقلیه توسط شورش کنندگان غیرقابل کنترل، که برخی از آنها بسیار جوان، تنها ۱۳ یا ۱۴ سال داشتند، ویران شدند. آتش‌سوزی مراکز خرید، تالارهای شهر، ایستگاه‌های پلیس و همچنین مدارس، سالن‌های ورزشی، کتابخانه‌ها و غیره را ویران کرده است. مغازه‌ها و سوپرمارکت‌ها به سرعت غارت شدند، گاهی اوقات برای چند دست لباس و گاهی اوقات برای مواد غذایی.

این شورش‌ها بیان تنفر واقعی از رفتار تحقیرآمیز پلیس‌ها، خشونت دائمی آن‌ها، تحقیرها و احساس بی‌عدالتی و مصونیت از مجازات سرکوبگران را بیان می‌کرد. اما چگونه می‌توان ابعاد این خشونت و گستردگی این هرج و مرج را توضیح داد، در حالی که دولت در ابتدا خشم پس از قتل ناهل را برانگیخت و وعده مجازات‌های مثال‌زدنی را داد؟

مرگ غم‌انگیز یک نوجوان، جرقه این شورش‌ها را زد، اما زمینه تعمیق بحران سرمایه‌داری و همه پیامدهای آن بر مخاطره‌آمیزترین، طرد شده‌ترین جمعیت‌ها بود که علت واقعی و سوخت و ساز شورش بود، منشأ، یک خشم عمیقی بود که در نهایت منفجر شد. برخلاف اظهارات نازل ماکرون و دارودسته‌اش که بازی‌های ویدیویی را مقصر سرمست کردن جوانان ارزیابی کردند یا والدینی که باید «دو سیلی» به فرزندان خود بزنند، جوانان در حومه شهرها که در حال حاضر قربانی تبعیض مزمن

شده‌اند، با افزایش حاشیه‌نشینی، با فقر شدید، به شدت تحت‌تاثیر عواقب این بحران قرار می‌گیرند. با رجوع به ابتکار فردی، آنها گاهی اوقات به انواع قاچاق متوسل میشوند و این نتیجه رها شدن آنها و فقدان چشم انداز آینده آنان است.

اما این شورش‌ها به دور از اعمال خشونت سازمان‌یافته و آگاهانه از اهداف خود، شاهد انفجار خشم کور جوانانی بود که بدون قطب‌نما و چشم انداز و مستاصل عمل می‌کردند. اولین شورش‌ها در حومه‌های شهری فرانسه تقریباً در آغاز مرحله زوال سرمایه‌داری ظاهر شد: از شورش‌های ۱۹۷۹ در وو-آن-ولن (Vaux-en-velin) در نزدیکی لیون، تا شورش‌های امروز. همانطور که در گذشته اشاره کردیم، وجه مشترک همه شورش‌ها این است که آنها «بیان ناامیدی و بدون آینده هستند که ناشی از آن است که خود را در پوچی مطلق نشان می‌دهند. شورش‌هایی که در نوامبر ۲۰۰۵ در فرانسه شعله‌ور شدند، چنین بودند [...] این واقعیت که خانواده، همسایگان یا بستگان، خود قربانیان اصلی این ویرانی‌ها بودند، ماهیت کاملاً کور، مستاصل و خودکشی این نوع شورش‌ها را نشان می‌دهد. در واقع خودروهای کارگران ساکن در این محله‌ها به آتش کشیده شدند، مدارس یا سالن‌های ورزشی که برادران، خواهران یا فرزندان همسایه‌هایشان در آن درس می‌خواندند، تخریب شدند و دقیقاً به خاطر پوچ بودن این شورش‌ها بود که بورژوازی توانست از آنها سوء استفاده کند و آنها را علیه طبقه کارگر به کار گیرد.» [۲]

برخلاف سال ۲۰۰۵ زمانی که شورش‌ها عمدتاً محدود به حومه شهرهایی مانند کلیشی سو-بوآ بودند، در شورش‌های ابتدای تابستان ۲۰۲۳ مراکز حفاظت شده شهرها و حتی شهرهای کوچک استان‌هایی که قبلاً در امان بودند، مانند آمبواز، پیتویر یا بورژ تخریب شده‌اند. تشدید تنش‌ها و استیصال عمیقی که دست اندرکاران را درگیر می‌کند، تنها این پدیده را گسترش و تشدید کرده است.

شورش‌ها، خطری برای پرولتاریا

برخلاف آنچه که احزاب چپ سرمایه، تروتسکیست‌های NPA و آنارشیت‌ها در راس آن‌ها می‌توانند ادعا کنند، شورش‌ها نه زمینه مساعدی برای مبارزه طبقاتی هستند و نه بیانی برای مبارزه طبقاتی، بلکه برعکس، یک خطر واقعی هستند. در واقع، بورژوازی به راحتی می‌تواند از تصویر هرج و مرج ناشی از شورش‌ها سو استفاده کند و طبقه کارگر را به قربانیان جانبی تبدیل کند:

- در اثر خسارات و تخریب‌هایی که به بار می‌آید خود جوانان و همسایگان شان تاوان پس می‌دهند.
- با انگ زدن به "حومه نشینان" به عنوان "وحشیان" که منشأ همه بدی‌های جامعه معرفی می‌شوند.
- با افزایش سرکوب، که فرصتی طلایی برای تشدید سرکوب علیه همه جنبش‌های اجتماعی، و به ویژه علیه مبارزات کارگری، پیدا می‌کند.

بنابراین، شورش‌ها به بورژوازی اجازه می‌دهد تا تبلیغات گسترده‌ای را برای جدا کردن طبقه کارگر از جوانان حومه شهر به راه اندازد. همانطور که در سال ۲۰۰۵، «پوشش بیش از حد رسانه‌ای به طبقه حاکم این امکان را داد که تا حد امکان کارگران محله‌های کارگری را تحت فشار قرار دهند تا شورشیان جوان را نه به عنوان قربانی سرمایه‌داری در بحران، بلکه به عنوان «اراذل و اوباش» در نظر بگیرند. شورش‌ها تنها می‌توانند هر گونه اظهار همبستگی طبقه کارگر نسبت به این جوانان را تضعیف کنند.» [۳]

بنابراین، بورژوازی و رسانه‌های آن به راحتی می‌توانند از وقایع بهره برداری کنند و از اختلاط این شورش‌ها و مبارزه طبقه کارگر، بین خشونت‌های کنترل نشده، رویارویی‌های عقیم با پلیس‌ها و آنچه که بر عکس، متعلق به مبارزه طبقاتی آگاهانه و سازمان‌یافته طبقاتی است، حمایت کنند. با جرم‌انگاری یکی از آن‌ها، می‌تواند خشونت بیشتری علیه دیگری اعمال کند! این تصادفی نیست که در جریان جنبش علیه اصلاحات بازنشستگی، تصاویری که در شبکه‌های تلویزیونی سراسر جهان پخش می‌شد، صحنه درگیری با پلیس، خشونت و آتش زدن سطول‌های زباله بود. هدف ایجاد پیوندی بین این دو حالت از مبارزات اجتماعی، با ماهیتی کاملاً متفاوت بود، در تلاش برای انتقال این ایده بود که هر دو با هم یکسان قرار داده شود تا بتوان تصویری از تداوم و بی‌نظمی خطرناک ارائه داد. هدف از این کار این بود که مانع از درس گرفتن طبقه کارگر از مبارزات خود بشود، همچنین ایجاد اختلال در روند

تامل در مورد مساله هويت طبقاتی بود که آغاز شده بود. شورش های فرانسه فرصت مناسبی برای تقويت اين سردرگمی بود.

طبقه کارگر روش های مبارزه خاص خود را دارد که اساساً مخالف شورش ها و شورش های خام شهری است. مبارزه طبقاتی مطلقاً ربطی به تخریب و خشونت بی هدف، سوزاندن، احساس انتقام و غارت ندارد که هیچ آینده و چشم اندازی ارائه نمی دهد.

اگرچه آنها می توانند از طریق شبکه های اجتماعی شورش را هماهنگ کنند، اما رویکرد شورش آنها، فوری و کاملاً فردی است که توسط گزینه جنبش های جمعیت هدایت می شود و هدف دیگری جز انتقام و تخریب ندارد. مبارزه طبقه کارگر درست در نقطه مقابل این اقدامات قرار دارد. طبقه ای که مبارزات آنی اش در یک سنت تاریخی، در یک مبارزه آگاهانه و سازمان یافته، با هدف سرنگونی جامعه سرمایه داری در مقیاس جهانی است. به این معنا، طبقه کارگر باید مراقب باشد که به خود اجازه ندهد به زمین پوسیده شورش ها، در سرایشی خشونت کور و در نهایت بی معنا کشیده شود و در رویارویی سترون با نیروهای نظامی که فقط سرکوب را توجیه می کنند، قرار نگیرد.

برخلاف شورش هایی که بازوی مسلح دولت را تقویت می کنند، مبارزات کارگری، هنگامی که متحد و تهاجمی باشد، می تواند سرکوب را به چالش بکشد. برای مثال

در ماه می ۱۹۶۸ که با سرکوب دانشجویان مواجه شد، جنبش‌های گسترده و اتحاد طبقه کارگر، خشونت پلیس و سرکوب را محدود کرد. به همین ترتیب، هنگامی که کارگران لهستانی در سال ۱۹۸۰ در کمتر از ۴۸ ساعت در سراسر کشور بسیج شدند، با اتحاد و سازماندهی خود در برابر خشونت شدید دولت «سوسیالیست» از خود محافظت کردند. تنها زمانی که آنها مبارزه خود را به اتحادیه همبستگی سپردند، زمانی که اتحادیه کنترل مبارزه را دوباره به دست گرفت، هنگامی که کارگران به این ترتیب از رهبری مبارزه جدا و محروم شدند، سرکوب و وحشیانه شروع شد.

طبقه کارگر باید مراقب خطر خشونت کور باشد تا بتواند خشونت طبقاتی خود را بسازد، تنها خشونتی که آینده دارد.

WH

۱۲ تیر ۱۴۰۲

یادداشتها:

[۱] پس از سرکوب پلیس، هزاران جوان دستگیر شده در محاکمه‌های اجمالی احکام بسیار سنگینی دریافت کردند.

[۲] «تفاوت بین شورش گرسنگی و شورش در حومه شهر چیست؟» انترناسیونالیسم شماره ۳۹۴، (اکتبر ۲۰۰۸).

[۳] همان.

آدرسهای جریان کمونیست بین‌المللی:

وبسایت:

www.internationalism.org

ایمیل:

international@internationalism.org

آدرسهای صدای انترناسیونالیستی:

کانال تلگرام:

<https://t.me/intvoice>

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

توییت:

https://twitter.com/int_voice